



فردی که با جعل اسناد مالی به حساب یک واحد تولیدی در مشهد دستبرد زده بود دستگیر شد

قماربازی میلیاردری مدیر مالی

صفحه ۱۵



بزرگداشت مرحوم استاد غلامرضا شکوهی عصر روز گذشته در مشهد برگزار شد

شکوه در فقدان شکوهی

صفحه ۱۰



صدرنشینی ایران در جام قهرمانان جهان با پیروزی شیرین برابر آمریکا

یانکی‌ها هم زانو زدند

صفحه ۱۱



بسته فرهنگی اجتماعی پنجشنبه ۲۳ شهریور ماه ۱۳۹۶ / شماره ۲۳۶۲

www.shahraraonline.com

بابرگزاری نشست خبری

بیست و هفتمین جشنواره تئاتر خراسان رضوی آغاز به کار کرد

روزهای خوش تئاتر استان

صفحه ۱۰

بارعایت چندتر فند ساده می‌توانید اولین بر خور د با هر آدمی را به یادماندنی کنید

تودل برو



صفحه ۱۲

خبر

مدیرانتشارات «مردنیز» در بازار کتاب ثبات وجود ندارد

مدیر انتشارات «مردنیز» مشهد گفت: «در بازار کتاب ثبات وجود ندارد و ما داتما در نوسان هستیم.» مهدی نصیرزاده در باب ثبات در بازار کتاب و نحوه فعالیت انتشارات «مردنیز» از بدو تأسیس تاکنون به «ایسنا» گفت: «ما از سال ۷۲ فعالیتمان را در عرصه چاپ کتاب آغاز کردیم و میزان چاپ کتاب‌های ما بسته به سال‌های مختلف متفاوت بوده و باتوجه به تغییرات بازار عناوین و تیراژ کتاب‌ها نیز تغییر می‌کند.» وی ادامه داد: «اگر بازار رونق داشته باشد، عناوین و تیراژ کتاب‌ها بالا می‌رود، واقعیت امر این است که متأسفانه در بازار کتاب ثبات وجود ندارد؛ گاهی رکود و گاهی رونق است و در کل بازار کتاب، چه از نظر تیراژ و چه از نظر تولید، نشر زیاد رویه جلو نبوده است.» مدیرت انتشارات «مردنیز» مشهد درباره حمایت از انتشارات تصریح کرد: «بعد از قطع یارانه کاغذ در سال ۸۶ حمایت آن چنانی نداشتیم؛ البته گاهی خرید برخی عناوین بود، ولی آن هم آن چنان قابل اعتنا نبوده که بتوانیم بگوییم حمایتی صورت گرفته است.» نصیرزاده با اشاره به اینکه کتاب در جامعه ما جزو نیازهای ثانویه است خاطر نشان کرد: «به طور کل وضعیت ما خیلی رضایت‌بخش نیست و دلیل آن هم این است که کتاب در سبد کالای خانوارهای ایرانی نیست و وقتی هم با مسائل و مشکلات اقتصادی مواجه می‌شویم این وضعیت در حوزه نشر به مراتب بدتر می‌شود و باعث ضربه به نشر می‌شود.»

وی با تأکید بر اینکه «تاکنون بالغ بر ۱۰۰۰ عنوان کتاب در حوزه‌های ادبیات، علوم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... چاپ کرده‌ایم.» افزود: «یکی از راه حل‌های ارتباطی و بهبود نشر این است که از طریق رسانه ملی، رسانه نوشتاری و... هر کاری که از دستمان برمی‌آید انجام دهیم تا نیاز به کتاب را در مردم ایجاد نماییم، همچنین از طریق آموزش و پرورش هم می‌توانیم این هدف را محقق کنیم.»

روایت‌هایی از شعر و زندگی مرحوم احمد کمال پور به مناسبت هفدهمین سالگرد درگذشتش

شد حاصلم ز عمر همین پابرهنگی



شعر نوعی درام شخصی و زندگی‌برنج را تجربه کرده بودند. علاوه بر آن‌ها خاقانی را دوست می‌داشت که استادی یگانه است و در عین حال شخصیتی دراماتیک دارد. استاد کمال اشعار زیادی از این سه شاعر را در حافظه داشت و اوج‌های دراماتیک قصایدشان را با سوز خاصی می‌خواند. هیچ‌کس را ندیدم که شعر را این طور عریان بخواند که همه‌ی وجه شعر منتقل شود. ایشان بدون اینکه به دلگرمی یا اجرای شعر متوسل شود طوری شعر خوانی می‌کرد که زیربوم‌های سخن در جای اصلی خود قرار می‌گرفت. لحن شعر خوانی استاد را هیچ وقت فراموش نمی‌کنم.»

این‌همین در کفایش

تقی خاوری، از دیگر شاعران پیش‌کسوت مشهدی، که هم‌پیشه مرحوم کمال بود درباره این شاعر فقید نوشته است: «در کارگاه کفایش واقع در طبقه دوم کاروان سرا آقای کمال را دیدم که پستایی مردانه را انداز و روانداز می‌کرد و به اصطلاح کفایش‌ها مشغول کارکنشی بودند. چند نفر آدم‌های تروتمیز روی چارپایه‌ها نشسته بودند و جای می‌خوردند. صحبت بر سر شعر و شاعری بود، چنان گرم و پرشور که حتی متوجه سلام کودکان من نشدند. استاد کمال پستایی را روی قالب خواباند و گاز را به دست راست گرفت. مشغول صحبت بود و گاز را انداخت به پنجه پستایی و گفت: «این‌همین...» که پستایی پاره شد و مرا چنان خنده‌ای گرفت که از خجالت زدم بیرون و گوشه‌ای نشستم به خندیدن و از همان جا نام این‌همین با زور سر پنجه و پارگی کفش در ذهنم به هم آمیخت. سرانجام قالب را گرفتم و خدا حافظی کردم...»

یزدی- «من اسمم احمد است. در سال ۱۲۹۷ در مشهد به دنیا آمدم. پدرم هم کارگر بود. ابتدا در محله «سرسور» به مکتب آشیخ موسی نامی رفتم و به رسم آن‌روزها گلستان و بوستان و حافظ را خواندم. بعد به مدرسه «نظمیه» مشهد رفتم و امتحان دادم. در کلاس سوم قبول شدم و تا ششم خواندم. پدرم فوت کرد و سرپرستی من به عهده دایی‌ام افتاد و به دنبال شغل رفتم و از سنین نوجوانی به کفایش مشغول شدم و تا ۴۰ سالگی هم کفایش کردم. از سال ۱۳۴۲ وارد شرکت قند «ثابت» شدم. خدا رحمت کند آقای فرخ را! ایشان به مدیر این شرکت گفتند و بنده آنجا استخدام شدم تا سال ۱۳۷۰ که بازنشسته شدم. به‌جز همان شش کلاس ابتدایی قدیم من جغرافیا و سبک خراسان گره خورده است و از اعظم کلاسیک‌سرای معاصر است. به مناسبت هفدهمین سالگرد درگذشت این شاعر فقید نگاهی به شعر و زندگی او داشته‌ایم.

قرن چهار تاشن

کمال در جایی دیگری از آن زندگی‌نامه خود نوشت نوشته است: «اول نمی‌دانستم قصیده چیست، مگر بعدها. علش هم آن بود که در منزل نگارنده ابتدا بیتی را مطرح می‌کردند و می‌گفتند: «این را بسازید.» پنج‌شعر نفری می‌ساختیم و می‌آوردیم، وقتی می‌خواندیم سه‌چهار بیتش مشابه‌درمی‌آمد. با خود می‌گفتم: «اینکه نشد شعر که قافیه وردیفش معلوم باشد.»

من قدرت رقابت با دیگران نداشتم و عقب می‌انفادم؛ این بود که گرد غزل نگشتم و به قصیده رو آوردم و دیگران غزل می‌گفتند. وقتی در انجمن نگارنده غزل می‌ساختند و من می‌دیدم که از همه عقب‌ترم به خودم جرئت و اجازه غزل گفتن نداادم و رفتم دنبال قصیده. کتابی هم که من برای قصیده‌گفتن به دست گرفتم دیوان ناصر خسرو بود. هنوز هم چیزی از آن نمی‌فهمم و ادعایی ندارم، ولی مونسیم ناصر بود، بعد هم مسعود و سایر شعرای قرن چهار تاشن.

ما هفت‌هشت نفری بودیم، مثل بنده و آقای دکتر رسا و نگارنده و آقای شریفی و آقای قهرمان و صاحبکار که هفته‌ای یک‌شب در خانه یکی‌مان جمع می‌شدیم و انجمن سیاری داشتیم و بعضی وقت‌ها همان جا شام می‌خوردیم و متفرق می‌شدیم. چون



قاسم رفیعا

نگرانیم

دقت کرده‌اید ما چقدر نگرانیم و فضای مجازی پر شده است از نگرانی که چه بخوریم و چه ننوشیم و چه بنوشیم و چه نکنیم؟! باور بفرمایید بعضی وقت‌ها با خود می‌گوییم خود همین نگرانی‌ها مهم‌ترین عامل مرگ‌ومیر در مملکت ماست، مثل این‌جماعتی که بیماری‌های لاعلاجی دارند (خدا! تمام بیماران را، چه در این بلا و چه در هر بلائی و چه مسلمان و چه غیرمسلمان، شفا بده! بعضی‌ها می‌گویند: «خدا! بیماران اسلام را نجات بده!» نه، داداش! خدا! هر چه بیمار هست را لباس عافیت بپوشان!). این‌ها وقتی متوجه می‌شوند فلان بیماری را دارند خیلی زود تسلیم می‌شوند و ناامیدانه جام شوکران مرگ را می‌نوشند. ما مورد داشته‌ایم که طرف نمی‌دانسته چه مشکلی دارد و سال‌ها زندگی کرده است.

باور بفرمایید این فضای مجازی جواری شده که ما داریم الکی الکی می‌میریم. دقت که می‌کنیم می‌بینیم دوروبر ما چقدر مرگ پنهان نهفته است و ما بی‌خبریم. من نمی‌دانم دانستن این‌ها چه مشکلی از زندگی بشر را مرتفع می‌کند. به قول دوستی: «فرق یه ورزش‌کار با یه کسی که ورزش نمی‌کنه اینه که ورزش‌کار سالم می‌میره و اون یکی مریض!»

این قدر ما چرا ساخت و بیچیده نکنیم. بیاید دوستانه فرشته مرگ را در آغوش بگیریم و از اینکه چه چیزهایی می‌تواند باعث مرگ ما شود بت‌نسازی. اگر یک‌هزارم مطالب رسانه‌ها درست بود، تمام ملت ایران مرده بودند! منظورم ریزگردها و روغن پالم و «پننگ آبی» نیست؛ منظورم نفس کشیدن است که موجب سرطان می‌شود و خوردن آب بعد از شام و... بابا! بی‌خیال! بگذارید زندگی‌مان را بکنیم!